

بسم الله الرحمن الرحيم

بررسی کاربرد استدلال نحوی قرآن به قرآن در کتاب مغنی اللیب عن کتب الاعاریب

محسن بهرامی^۱

چکیده: از جمله مسائلی که در علم اصول نحو به آن پرداخته می شود منابع معتبر برای شناخت و تثبیت قواعد نحوی است. از جمله ی این منابع و محکمترین آنها کتاب شریف الهی قرآن کریم است. ابن هشام انصاری از قوی ترین نحویان قرن هشتم هجری صاحب کتاب ارزشمند مغنی اللیب عن کتب الاعاریب است. این کتاب قوی ترین کتاب نحوی قرآن محور اوست که علاوه بر مباحث نحوی در بردارنده ی نظرات تفسیری اوست. هدف نهایی او در این کتاب به تصریح خود او در عنوان کتاب دادن اصول اصلی برای یافتن توانایی اعراب کردن کل قرآن کریم همراه با آموزش نحو است. او در این کتاب از استدلالهای قرآنی در مسیر تبیین نحوی قرآن کریم استفاده نموده است و در موارد متعدد تبیین نحوی قرآن با قرآن انجام داده است. وی در این کتاب بیش از ۱۶۰۰ آیه ی قرآنی را در نزدیک به ۳۰۰۰ استشهاد قرآنی مورد استفاده قرار داده است و در موارد متعدد به استدلال قرآنی برای قواعد نحوی پرداخته است. این کتاب در حال حاضر با ویرایش و حذفیات تحت عنوان کتاب مغنی الادیب به عنوان متن درسی آخرین سطح یادگیری نحو در حوزه های علمیه کشور تدریس می شود. در این مقاله سعی بر آن است که علاوه بر معرفی روش استدلال نحوی قرآن با قرآن، انواع استدلالهای قرآنی ابن هشام در کتاب مغنی اللیب نیز مورد بررسی قرار گرفته و منهج و روش استدلالی قرآنی ابن هشام به صورت اجمالی معرفی گردد.

کلمات کلیدی: ابن هشام، مغنی اللیب، اصول نحو، قرآن، استدلال نحوی

^۱ کارشناس ارشد تفسیر قرآن کریم و طلبه ی پایه سوم سطح یک مدرسه ی علمیه ی معصومیه قم

بخش اول: مقدمه

۱: معرفی علم نحو و بیان تعریف علم نحو از کتب معتبر

دانش نحو یکی از دانش های دستور زبان عربی است که به بررسی تاثیرات ظاهری واژگان روی حرکات و حروف پایانی واژگان دیگر در یک یا چند جمله پرداخته و تغییرات ظاهری الفاظ با گرفتن معانی مختلف را مورد بررسی قرار می دهد. در تعریف این دانش اجمالاً در کتب بزرگان چنین آمده است:

النحو علم بقوانين ألفاظ العرب، من حيث الإعراب و البناء.^۲

۲: معرفی علم اصول نحو و بیان تعریف اصول نحو از کتب معتبر و شاخه های اصلی علم نحو

در تعریف دانش اصول نحو نیز بزرگان این دانش چنین گفته اند:

علم يبيح فيه عن أدلة النحو الإجمالية من حيث هي أدلته و كيفية الاستدلال بها و حال المستدل^۳

در علم اصول نحو از ادله ای که برای تولید قواعد این دانش وجود دارد و چگونگی استدلال نحویون به این ادله و احوال استدلال کننده بحث می شود. این ادله در نزد ملا جلال الدین سیوطی که از بنیانگذاران این دانش است و کتاب الاقتراح او نقش عمده ای در این دانش دارد چنین آمده است:

أدلة النحو الغالبة أربعة. قال ابن جنى فى الخصائص: أدلة النحو ثلاثة: السماع و الإجماع و القياس. و قال ابن الأنبارى فى

أصوله: أدلة النحو ثلاثة: نقل و قياس و استصحاب... و قد تحصل مما ذكره أربعة.^۴

^۲ جامع المقدمات، تحقیق جلیل جرائمی نشر جامعه مدرسین حوزه ی علمیه، چاپ چهارم قم، بی تا ص: ۵۶۹ - کتاب الصمدیه نوشته ی شیخ بهائی

^۳ أصول النحو عند السيوطى بين النظرية و التطبيق ابو غريبه، عصام عيد فهمى، نشر هيئه المصريه العامه للكتاب، قاهره مصر، چاپ اول، ص: ۹ و الاقتراح

فى علم اصول النحو، سيوطى، عبد الرحمن بن ابي بكر، نشر ادب الحوزه، قم، چاپ اول ص: ۲۷

^۴ الاقتراح فى علم اصول النحو، ص: ۲۷ و ۲۸

۳: جایگاه قرآن کریم در زبان عربی

قرآن کریم که مهمترین و معتبرترین کتاب عالم وجود است در تمدن اسلامی و بنانهادن فضای علمی آن نقش بی بدیلی داشته است تا جایی که اصولا این تمدن را به خلاف دیگر تمدن ها یک تمدن کتاب محور دانسته اند. این کتاب گرانسنگ علاوه بر آنکه به عنوان ریشه و بنیانگذار دانش ادبیات عرب و حافظ این زبان از اعوجاجات زبانی مطرح است متنی دست نیافتنی و معجزه‌ی الهی نیز هست. یکی از پژوهشگران ادبیات عرب در رساله‌ی دکترای خود می نویسد:

إن القرآن الكريم مفتاح العربية... ثم إن علوم العربية كلها إنما نشأت حول القرآن خدمة له و ترتيلا لكلماته و فهما لمعانيه و تذوقا لبلاغته و اقرارا باعجازه، فأنى للمرء أن يتقن شيئا من هذه العلوم بمعزل عن أساسها القرآن الكريم؟ حقا لقد صدق من قال : لولا القرآن ما كانت العربية.^۵

الف) جایگاه قرآن کریم در نحو و اصول نحو

اگر نگوئیم که دانش نحو اولین دانشی است که در سالهای اولیه‌ی بعد از استقرار حکومت اسلامی بر مبنای قرآن کریم شکل گرفته است قطعا این علم یکی از اولین دانشهای تولید شده در ابتدای تمدن اسلامی است و به اقرار همه‌ی محققان این دانش، مبنای آن کتاب الهی است. محقق کتاب الاقتراح در مقدمه‌ی این کتاب می نویسد:

الحمد لله الذي كرم العربية فجعلها لغة كتابه العظيم، و جعل القرآن الكريم مادة قوية لحفظ اللغة، و بناء قواعدها، فكانت الآيات أساسا قويا لوضع قواعد النحو، و كان الاستشهاد بالقرآن الكريم، و القياس عليه منهلا عذبا، استنبط منه علماء النحو أصولهم السماعية، و قاسوا على الآيات كلامهم، و على ذلك تم وضع قواعد النحو على أسس قوية ثابتة لا تتغير، و لا يعثرها الضعف، و لا يدركها الاضمحلال. و القرآن الكريم هو الضمان الرباني للحفاظ على اللغة العربية، و هو العامل الأساسي لبقيائها و استمرارها، قال تعالى: (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ)^۶

^۵ تطور الفكر النحوي عند ابن هشام الانصاري من قطر الندى الى معنى اللبيب، دراسة وصفية تحليلية، رساله دکترای مصطفی حسین آدم عبدالله تحت اشراف

دکتر مصطفی محمد الفکی، دانشگاه ام درمان الاسلامیه، سال ۱۴۳۰ ه. ق. ص ۱۱۳

^۶ الاقتراح فی علم اصول النحو، ص: ۳

آیت الله صادقی تهرانی در تفسیرش ذیل آیه ی شریفه ی ۵۷ سوره ی مبارکه ی نحل می نویسد:

و ما قد يتقول من ان الفاعل إذا كان ضميرا متصلا لا يتعدى الفعل إلى ذلك الضمير بنفسه إلّا بفاصل، إنه منقوض ب «و هُزِّيَ إِلَيْكَ بِجِدْعِ النَّخْلَةِ» (۱۹: ۲۵) «وَأَضْمُ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ» (۲۸: ۳۲) دون «إلى نفسك» فيهما، فلا ضرورة في «و لأنفسهم ما يشتهون» و القرآن هو محور الأدب ككل الإرب، و لا يحول حول سائر الأدب!^۷

علامه طباطبایی نیز ذیل این آیه در هنگام مخالفت قاعده ی مشهور نحوی با قرآن کریم، قاعده را رد می کند و به حقانیت قرآن کریم حکم می فرماید:

و قد وجهوا ذلك بأن عطف الجملة على «لِلَّهِ الْبَنَاتِ» غير جائز لمخالفته القاعدة و هي أن الفعل المتعدى إلى المفعول بنفسه أو بحرف جر إذا كان فاعله ضميرا متصلا مرفوعا فإنه لا يتعدى إلى نفس هذا الضمير بنفسه أو بحرف جر إلا بفاصل مثلا إذا ضرب زيد نفسه لم يقل: زيد ضربه و أنت ضربتك و إذا غضب على نفسه لم يقل: زيد غضب عليه، و إنما يقال: زيد ضرب نفسه أو ما ضرب إلا إياه، و زيد غضب على نفسه أو ما غضب إلا عليه إلا في باب ظن و ما ألحق به من فقد و عدم فيجوز أن يقال: زيد ظنه قويا أي نفسه. و على هذا فلو كان قوله: «و لَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ» معطوفا على قوله: «لِلَّهِ الْبَنَاتِ» كان من الواجب أن يقال: «و لأنفسهم ما يشتهون» انتهى محصلا. و الحق أن التزام هذه القاعدة إنما هو لدفع اللبس و أن تخلل حرف الجر بين الضميرين من الفصل، و في القرآن الكريم: «و هُزِّيَ إِلَيْكَ بِجِدْعِ النَّخْلَةِ»: مريم: ۲۵ «وَأَضْمُ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ»: القصص: ۳۲ و منهم من رد القاعدة من رأس لانتقاضها بالآيتين.^۸

ایشان در آیه ی ۶۹ سوره ی مبارکه مائده نیز آیه ی مورد بحث را به تنهایی حجت در رد نظر نحویان و قاعده ی مشهور آنها می دانند:

قوله تعالى: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَى» (الآية) ظاهرها أن الصابئون عطف على «الَّذِينَ آمَنُوا» بحسب موضعه و جماعة من النحويين يمنعون العطف على اسم إن بالرفع قبل مضي الخبر، و الآية حجة عليهم.^۹

^۷ الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنة، محمد صادقی تهرانی، انتشارات فرهنگ اسلامی: قم، چاپ دوم ۱۳۶۵ ش، ج ۱۶ ص ۳۷۹

^۸ الميزان فی تفسیر القرآن، طباطبایی سید محمد حسین، دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم: ۱۴۱۷ ق. ج ۱۲ ص ۲۷۶

^۹ همان ج ۶ ص ۶۷

ب) جایگاه قرآن کریم در علم لغت

قرآن کریم نه تنها در دانش نحو نقش محوری و مبنایی داشته است بلکه حتی در دانش واژه شناسی نیز نقش محوری دارد. خلیل ابن احمد فراهیدی دانشمندی است که اولین کتاب لغت را در زبان عربی به نام العین نوشته است وی در این کتاب ۵۷۰۰ ریشه از لغات زبان عربی را معنا نموده است و در این کتاب به بیش از ۶۵۰ آیه از قرآن کریم برای فهماندن معنای واژگان استشهاد نموده است.^{۱۰} در کتاب درآمدی بر مفردشناسی روشمند آیات قرآن انواع روشهای کمک گرفتن از قرآن در فهم معنای واژگان مطرح شده است.^{۱۱} همچنین حضرت آیت الله خوبی نیز برای فهم مفردات قرآن کریم از دیگر آیات کمک می گرفتند. ایشان در تفسیر البیان چنین از این روش استفاده می فرمایند:

و إنما التأويل في اللغة مصدر مزيد فيه، و أصله «الأول» بمعنى الرجوع. و منه قولهم: «أول الحكم إلى أهله أي رده إليهم». و قد يستعمل التأويل و يراد منه العاقبة، و ما يؤول إليه الأمر. و على ذلك جرت الآيات الكريمة: (وَيُعَلِّمُكَ مِنَ التَّوِيلِ الْأَحَادِيثِ - نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ - هَذَا تَأْوِيلُ رُءْيَايَ - ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا). و غير ذلك من موارد استعمال هذا اللفظ في القرآن الكريم، و على ذلك فالمراد بتأويل القرآن ما يرجع إليه الكلام، و ما هو عاقبته، سواء كان ذلك ظاهرا يفهمه العارف باللغة العربية، أم كان خفيا لا يعرفه إلا الراسخون في العلم. و أما التنزيل فهو أيضا مصدر مزيد فيه، و أصله النزول، و قد يستعمل و يراد به ما نزل، و من هذا القبيل إطلاقه على القرآن في آيات كثيرة، منها قوله تعالى: (إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ - فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ - لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ - تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ).^{۱۲}

حجت الاسلام جواد آسه نیز در کتاب خود به نام نقش علم نحو در تفسیر قرآن کریم می نویسد:

قرآن کریم خود در جایگاه یک متن فصیح یکی از منابع قواعد نحوی است و باید قواعد نحوی را با آن محک زد نه آنکه با قواعد نحوی مستخرج از منابع دیگر درباره ی آن داوری کرد.^{۱۳}

^{۱۰} تاثیر قرآن کریم در پیدایش علوم زبان عربی علیرضا دل افگار نشر دانشگاه پیام نور بی تا بی جا ص ۵۹

^{۱۱} درآمدی بر مفردشناسی روشمند آیات قرآن محمد علی مروجی طبسی؛ تهران نشر سمیع چاپ اول ۱۳۹۵؛ ص ۱۲۷ و ۱۲۸

^{۱۲} البیان فی تفسیر القرآن سید ابوالقاسم خوئی، نشر موسسه احیاء آثار الامام الخوئی، قم. بی تا، ص: ۲۲۳ و ۲۲۴

^{۱۳} نقش دانش نحو در تفسیر قرآن، جواد آسه، انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم، اول ۱۳۹۲. ص ۱۰۳

نویسنده ی کتاب الشاهد و اصول النحو فی کتاب سیبویه دلایلی که موجب تولید قرائت شمرده شده است را چنین می شمارد: اول نقلی از پیامبر اکرم با عبارت: (قُرئ القرآن علی سبعة احرف فاقراءوا ما شئتم). دوم تفسیری که برخی برای آیه ی شریفه ی (فاقراءوا ما تیسر منه - مزمل ۲۰) کرده اند و روایتی در تایید این تفسیر نقل کرده اند که نقل شده است از پیامبر که (فاقراءوا ما تفرق منه) و سوم روایت مجعول دیگری است از خلیفه ی دوم که پیامبر اکرم دو قرائت مختلف را تایید فرموده‌اند با این بیان که این دو قرائت دو تا از هفت قرائت قرآن هستند.^{۱۴}

ج) قیاس قرآن با شعر و نظریه ی نحو قرآنی

نویسنده ی کتاب القرآن الکریم و اثره فی الدراسات النحویة در فصل سوم کتابش با نام منزلة الاستشهاد بالقرآن الکریم بین اصول الاستشهاد النحویة مفصل به برتری قرآن کریم بر شعر و دیگر مستشهادات در استدلال پرداخته است^{۱۵} و یکی از دلایل خادم بودن شعر در تایید اعراب های قرآنی را این می داند که دانشمند بزرگی چون ابن انباری سه هزار بیت شعر به عنوان تایید کاربردهای اعرابی قرآن حفظ بوده است^{۱۶}. وی سپس از دکتر طه حسین ذکر می کند که او در کتابش به نام "فی ادب الجاهلی" به این نتیجه رسیده است که:

الکثرة المطلقة مما نسمیه ادبا جاهلیة لیست من الجاهلیة فی شیء و انما هی منحولة بعد ظهور الاسلام.^{۱۷}

سپس نویسنده ی با نقل از فرا در کتاب معروفش معانی القرآن می پردازد و چنین می آورد:

و الكتاب اعرب و اقوی فی الحجة من الشعر.^{۱۸}

نویسنده ی کتاب النحویون و القرآن نیز چنین می نویسد:

^{۱۴} الشاهد و اصول النحو فی کتاب سیبویه، خدرجة الحدیثی، مطبوعات جامعة الكويت. ۱۳۹۴ ه. ق. ص ۴۲

^{۱۵} القرآن الکریم و اثره فی الدراسات النحویة، عبدالعال سالم مکرم. ناشر موسسه علی جراح الصباح. کویت. چاپ دوم ۱۹۷۸ م. ص ۳۲۹

^{۱۶} همان ص ۳۲۹ به نقل از مدرسة الکوفه مهدی مخزومی ص ۱۵۸

^{۱۷} همان ص ۳۳۱ به نقل از کتاب "فی ادب الجاهلی" نوشته ی طه حسین ص ۶۵

^{۱۸} همان به نقل از معانی القرآن ج ۱ ص ۱۴

و لقد حددت مواقف النحويين من القرآن المنهج لهذا الكتاب، إذ نجد أنهم يذهلون و هم عاكفون على إقامة هذا العلم - أسسه و قواعده و أصوله - عن حقيقة أنهم بين يدي القرآن، كلام الله تعالى، الممثل بدلائل إعجازه للأسمى و الأعلى و الأقوم و الأقوى في الألفاظ و الأساليب و الأحكام. فلا نكاد نجد عندهم فرقا في سياق ما يقررونه من الأصول والفروع و ما يوجهونه من توجيهات بين (قال تعالى) و (قال الشاعر) فكل منهما متبوع بشاهد و هما سواء في ذلك. و لا نلمح تميّزا للشاهد القرآني أو إحلالا له في رتبته تعليه على الشاهد الشعري، إذ لا يكتفى به في إقرار الأحكام و إنما نجد إنهم حريصون على أن يعضدوا ما يمثله بما (قال الشاعر) فإذا أصابه كان ذلك عندهم أمثل و أحظى بالقبول و أرسخ لما يقررون. و لم يكن الجدل ينقطع و يحسم إذا قُدّم الشاهد القرآني، و إنما نجدهم يعمدون إلى صرفه بالتأويل عما يدل عليه ظاهره و هو بذلك لا يختلف عن الشاهد الشعري إذا كان حجة بيد المذهب المخالف، إذ يحمل على ضرورة أو يرد بأنه مجهول القائل. و لقد كانوا حريصين كل الحرص على أن يجدوا للشاهد القرآني ظهيرا مؤيدا أو شفيعا مما (قال الشاعر) إذا جاء منفردا فيما يمثله، فإذا لم يجدوا له شيئا من ذلك ظلوا في حيرة بشأنه إذ قد يمنعون و قد يحكمون عليه بالشذوذ و قد يحملون ما فيه على الضرورة و قد يقضون بأنه مخالف للقياس...^{١٩}

وی معتقد است نحویون اولیه آیات قرآن و کاربردهای قرآنی را اصل می دانستند و به شواهد قرآنی برای اصول و قواعدشان اکتفاء می کردند اما در ادامه با نفوذ شعر به کتب تفسیر برای فهم معانی مفردات کم کم باب نفوذ شعر به نحو نیز گسترده شد و کار به جایی رسید که با شاهد شعری علیه قرآن حکم شد. دکتر خلیل بنیان الحسون می نویسد:

و يبدو أن ما حذر منه بعض الأوائل من العلماء من "جعل الشعر أصلا للقرآن" قد وقع فعلا، و ذلك فيما رأينا من الحكم على ما يرد فيه بالشعر، إذ جعلوا الشعر هو الأصل الذي يرجع إليه لتقرير ما يقبل و ما لا يقبل و ما يوافق القياس و ما يخالفه و ما يكثر و ما يقل. و غدا الشاهد الشعري هو الحجة المؤيدة للحكم في القرآن إذ لا يذكر حكم من أحكامه أو أسلوب من أساليبه إلا و معه ظهير من شواهدهم يكون به الحكم أو الأسلوب أحظى بالقبول و أرضى لنفوسهم به و صار الاستشهاد للقرآن بالشعر من رسوم النحوى و أصوله و من لوازمه الثابتة.^{٢٠}

فاصله گرفتن نحو از قرآن کریم در ادامه ی پیدایش دانش نحو از قرآن کریم تا جایی پیش رفته است که شاطبی در شرح معروفش بر الفیه جمله ی عجیبی می نویسد، وی مدعی است:

^{١٩} النحويون و القرآن. خليل بنیان الحسون. مكتبة الرسالة الحديثة عمان أوردن ١٤٢٣ هـ ق.ص ١٠
^{٢٠} همان ص ٣١٢ نویسنده در این کتاب برای این سخن شواهد متعددی از کتب نحویون ذکر نموده است.

ان القرآن قد یاتی بما لا یقاس علیه و ان کان فصیحا موجها فی القیاس لقلته^{۲۱}

دکتر هادی نهر مؤلف کتاب آموزشی ارزشمند الإِتقان فی النحو و إعراب القرآن در پاسخ به او می نویسد:

و لا ندری کیف یکون الشیء فصیحا و موجها فی القیاس و لا ینقاس علیه؟^{۲۲}

۴: معرفی ابن هشام نحوی و جایگاه او در اعراب قرآن

دایرة المعارف بزرگ اسلامی درباره ی ابن هشام چنین آورده است:

«ابن هشام، ابومحمد جمال‌الدین عبدالله بن یوسف انصاری»، نحوی عصر ممالیک مصر است... سلسله نسب ابن هشام به قبیله خزرج، از انصار پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم، می‌رسد و نسبت انصاری وی از همین جاست. وی در قاهره زاده شد و همان‌جا پرورش یافت.. در قاهره به تحصیل علم پرداخت. ابتدا قرائات قرآن، مقدمات صرف و نحو، حدیث و لغت را فراگرفت و سپس نزد استادان بنامی چون عبداللطیف بن مرحّل، شمس‌الدین محمد بن سراج، تاج‌الدین تبریزی و تاج‌الدین فاکهانی به تکمیل این علوم پرداخت. همچنین از فراگیری شعر و ادب نیز غفلت نورزید و دیوان زُهیر بن ابی سلمی را نزد ابوحنان غرناطی که از ۶۷۹ ق در مصر اقامت داشت، فراگرفت.. ابن خلدون از جمله کسانی است که کتاب مغنی وی را در مغرب یافته و به گفته خود از آن بهره‌ها برده و جامعیت کتاب را دلیل بر مقام ارجمند مؤلف و توان علمی او دانسته است. وی که سخت شیفته آثار ابن هشام شده بود، در ستایش او راه افراط پیمود، چندان که او را از سیبویه نیز برتر خواند... وی تقریباً همه شهرت خود را لااقل در شرق جهان اسلام، مدیون کتاب مغنی خویش است که مورد تمجید و ستایش بسیار اهل علم، به‌ویژه ابن خلدون قرار گرفته است. ابن هشام کتاب مغنی را نخست در ۷۴۹ ق در مکه تألیف کرد، اما به گفته خود وی در راه بازگشت به مصر مفقود شد. او بار دیگر در ۷۵۶ ق که به مکه رفت، مجدداً به تألیف آن پرداخت. کتاب مغنی از همان آغاز، مورد توجه بسیار علما قرار داشت و هم‌اکنون نیز پس از گذشت قرن‌ها همچنان در زمره کتاب‌های درسی مدارس علمیه است و امروزه در ایران بیش از هر جای دیگر به آن توجه دارند. مهمترین آثار: الاعراب فی (عن) قواعد الاعراب - اوضح المسالک الی الفیه ابن مالک - شذور الذهب فی معرفه کلام العرب - شرح جمل زجاجی - قطر الندی و بل الصدی و مغنی اللیب عن کتب الاعراب، که مهم‌ترین اثر اوست.^{۲۳}

^{۲۱} به نقل از هادی نهر در مقدمه ی کتاب الإِتقان فی النحو و إعراب القرآن. هادی نهر العیسی، عالم الکتب الحدیث. عمان چاپ ال ۱۴۳۱. ص ۲

^{۲۲} همان

^{۲۳} دایرة المعارف بزرگ اسلامی ج ۵ ص ۱۱۴.

۵: معرفی کتاب مغنی اللیب و باب مفردات

عبداللطیف خطیب از نحویان معاصر سوری که بیشترین خدمت را در عصر حاضر به کتاب مغنی اللیب نموده است و با یافتن ارجاعات این کتاب و مستند کردن اقوال مطرح شده در آن کتاب مغنی را به صورت یک پژوهش امروزی درآورده است درباره این کتاب می نویسد:

لهذا الكتاب مكانة كبيرة عند السابقين و له مثلها عند المعاصرين، فهو من اعظم كتب ابن هشام قدرا و ارفعها مقاما، انتشر ذكره بين الناس و اكب العلماء عليه و لما احسوا بصعوبة اسلوبه و دقة مسائله وضعوا الحواشي عليه و الشروح كي يستعين بها الطلبة فتاخذ بيدهم الى ادراك الغامض من مسائله و ما اكثرها. و لم يكن ترتيب ابن هشام لهذا الكتاب قائما على طريقة معروفة عند النحويين، بل لجأ الى ترتيب جديد، فوضع كتابه في ثمانية ابواب .. إنه كتاب انفراد بطريقة العرض، و الاسلوب الذي نهجه ابن هشام في مناقشة مسائله، و من هنا لم يكن من السهل على كل دارس للنحو أن يفهمه، فلا بد لفهمه من الارتباط بالقرآن و كتب التفسير و إعراب القرآن ليتمكن الباحث من ادراك ما يرمى اليه ابن هشام من إشارات و تحليلات عند حديثه عن الآيات القرآنية و من أقدم على دراسة هذا الكتاب دون أن يكون له مثل هذا الارتباط فقد اضاع وقته و لم ينل بغيته. و كان ابن هشام يعتز بكتابه هذا غاية الاعتزاز، فيقول في مقدمته: (فدونك كتاب تشد الرحال فيما دونه، و تقف عنده فحول الرجال لا يعدونه)، لقد كان رحمه الله يعرف قيمة ما صنع و ما أودعه في كتابه هذا من آراء و يذكر أن الذي دفعه الى وضع كتابه هذا هو ما وجده من حسن القبول لكتاب سبق أن نشره بين الناس و هو الاعراب عن قواعد الاعراب.^{۲۴}

یکی دیگر از پژوهشگران عرب زبان معاصر در پایان نامه اش درباره ی کتاب ابن هشام می نویسد:

يتجه كتاب مغنی اللیب لخدمة القرآن الکریم، اذ يُعنى بتوضیح ما يشكل إعرابه من آى الذكر الحكيم و يجتنب ما لا يختص بالاعراب و إعراب الواضحات فهو كتاب مهمّ في التفسير و العربية، اذ يقول صاحبه: (وضعت الكتاب لإفادة متعاطي التفسير و العربية) اضافة لما يمتاز به من كثرة الشواهد القرآنية و تنوع التوجيه فيه.^{۲۵}

خانم زمزم بنت احمد به جای اصطلاح استدلال نحوی قرآن به قرآن از عبارات نظیر استفاده کرده و درباره ی روش ابن هشام در مغنی می نویسد:

^{۲۴} مغنی اللیب عن كتب الإعراب مع تحقیق و شرح عبداللطیف محمد الخطیب. نشر التراث العربی کویت. ۱۴۲۱ ص ۱۵ و ۱۶

^{۲۵} توجيه الشاهد القرآنی فی مغنی اللیب تأصيل و تطبيق و منهج، پایان نامه ی دکترای خانم زمزم بنت أحمد بن علی تقی، تحت اشراف دکتر محمد أحمد خاطر، سال ۲۰۱۱ دانشگاه ام القرى عربستان سعودی، ص ۴

لقد اعتمد ابن هشام فى توجيه الشاهد القرآنى فى معنى اللبيب على أصول و أسس احتج بها فى تدعيم آرائه و الرد على مخالفيه و هى : السماع و آراء النحاة و أصولهم و المعنى؛ أما السماع فقد اعتمد فيه على القرائات و مراعاة النظرير و سيأتى الكلام فيها بالتفصيل و أما الاحاديث و الشعر فلم يكن لها نصيب من حيث الاحتجاج بها فى توجيه الشاهد القرآنى و إن كان قد أكثر منها فى كتابه و جعلها فى موضع التمثيل، و أما آراء النحاة و أصولهم النحوية فكان كثيرا ما يعتمد عليها فى الاحتجاج لآرائه أو مناقشة مخالفيه و الرد عليهم، و أما المعنى فكان كثيرا ما يختار التوجيه القائم عليه، و يرفض التوجيهات التى تؤدى الى فساده و سيأتى توضيح كل ذلك عند الحديث عن منهج ابن هشام فى الفصل الثالث.^{٢٦}

وى در ادامه مى نويسد:

إن القرآن الكريم هو الحجة البالغة و البرهان الدامغ لكل من أراد أن يحتج به لإثبات رأى ، أو البرهنة على حكم ، وقد تكفل المولى بحفظه ، فلم يصبه تغيير أو تبديل . فهو النص العربى الصحيح المتواتر ، المجمع على تلاوته بالطرق التى وصل إلينا بها فى الأداء والحركات والسكنات.^{٢٧}

وى در سبک استدلال نحوى قرآن به قرآن ابن هشام مى نويسد:

ومن الجدير بالذكر أن ابن هشام لم يستعمل الشعر أو الحديث أو المثل دليلا يحتج به عند اختياره توجيهات الشواهد القرآنية التى ذهب إليها. ولعل السر فى ذلك هو أن ابن هشام وضع (معنى اللبيب) لإفادة متعاطى التفسير والعربية ، فعند توجيه الشاهد القرآنى إما يعتمد فى اختياره على القراءة أو رسم المصحف أو مراعاة النظرير أو يعتمد على آراء النحاة وأصولهم النحوية أو المعنى . ولم يستعمل الشعر إلا فى التنظير للتعليل الذى يذكره لتعزير التوجيه الذى يذهب إليه فى الشاهد القرآنى.^{٢٨}

كتاب معنى اللبيب تنها يك كتاب آموزشى و اجتهادى نحوى نيت بلکه آراء تفسيرى ابن هشام نيز در اين كتاب آمده است:

لعل مجال التفسير و المفسرين هو من اكبر المجالات فى كتاب المعنى بعد موضوعه النحوى، فخدمة التفسير هى هدف من أهم أهداف ابن هشام فى هذا الكتاب، و و لعلنا نذكر دائما تلك العبارة التى نكررها فى مناسباتها و هى قوله إنى (وضعت هذا الكتاب لإفادة التفسير و العربية جميعا) و قوله عندما سئل عن عدم اتجاهه الى وضع كتاب فى التفسير: (أغنانى معنى).

^{٢٦} همان ص ٢٧

^{٢٧} همان

^{٢٨} توجيه الشاهد القرآنى فى معنى اللبيب تأصيل و تطبيق و منهج ص ٢٨١

فلا غرو بعد هذا أن نجده ينقل كثيرا عن المفسرين و يستدل بما ورد في كتب التفسير من آراء و أحكام نحوية و يناقش هذه الآراء، فيضعف بعضها و يرجح بعضها على البعض الآخر منها، و يقوى أحدها و يرد بعضها ببعض.^{٢٩}

بخش دوم : استشهاد و استدلال قرآنی در نحو

اگر بتوان علم نحو را که برای تجزیه و ترکیب و فهم آیات قرآن کریم از آن استفاده می شود به منبع و مصدر محکمی متصل کرد قدرت و سندیت بحث های نحوی ذیل قرآن کریم افزوده خواهد شد. نویسنده ی کتاب الدراسات لاسلوب القرآن می نویسد:

و لست أقول بأن القرآن قد تضمن كل الاحكام النحوية فالاساليب التي لم يرد نظيرها في القرآن لا يلتفت اليها و لا يعمل بها و إنما أقول: ما جاء في القرآن كان حجة قاطعة و ما لم يقع في القرآن نلتمسه في كلام العرب و نظير هذا: الأحكام الشرعية، إذا جاء الحكم في القرآن عمل به و إن لم يرد به نص في القرآن نلتمسه في السنة و في غيرها.^{٣٠}

علامه طباطبایی معتقد است اختلافات در قرآن در جهت ادبی (مدلول تصویری) نیست بلکه در جهت مراد و مفهوم از آیات است. وی می نویسد :

الجميع [مفسرين] مشتركة في نقص و بسس النقص، و هو تحمیل ما أنتجه الأبحاث العلمية أو الفلسفية من خارج على مداليل الآيات، فتبدل به التفسير تطبيقا و سمي به التطبيق تفسيرا، و صارت بذلك حقائق من القرآن مجازات، و تنزيل عدة من الآيات تأويلات. و لازم ذلك (كما أوأنا إليه في أوائل الكلام) أن يكون القرآن الذي يعرف نفسه (بأنه هدى للعالمين و نور مبين و تبيان لكل شيء) مهديا إليه بغيره و مستنيرا بغيره و مبينا بغيره، فما هذا الغير! و ما شأنه! و بما ذا يهدى إليه! و ما هو المرجع و الملجأ إذا اختلف فيه! و قد اختلف و اشدت الخلاف. و كيف كان فهذا الاختلاف لم يولده اختلاف النظر في مفهوم (مفهوم اللفظ المفرد أو الجملة بحسب اللغة و العرف العربي) الكلمات أو الآيات، فإنما هو كلام عربي مبين لا يتوقف في فهمه عربي و لا غيره ممن هو عارف باللغة و أساليب الكلام العربي. و ليس بين آيات القرآن (و هي بضع آلاف آية) آية واحدة ذات إغلاق و تعقيد في مفهومها بحيث يتحير الذهن في فهم معناها، و كيف! و هو أفصح الكلام و من شرط الفصاحة خلو الكلام عن الإغلاق و التعقيد، حتى أن الآيات المعدودة من متشابه القرآن كآيات المنسوخة و غيرها، في غاية الوضوح

^{٢٩} منهج ابن هشام من خلال كتابه المغنى، عمران عبدالسلام شعيب، چاپ اول ١٣٩٥ هـ ق، دارالكتب الوطنيه بنغازى ليبيا ص ٢٢٣

^{٣٠} دراسات لاسلوب القرآن الكريم، محمد عبدالخالق عظيمه، نشر دارالحديث، قاهره، ١٣٩٢ هـ ق. ١٢ و ١٣

من جهة المفهوم، و إنما التشابه في المراد منها و هو ظاهر. و إنما الاختلاف كل الاختلاف في المصداق الذي ينطبق عليه المفاهيم اللفظية من مفردا و مركبها، و في المدلول التصوري و التصديقي.^{٣١}

حال آنکه كثيرا دیده می شود که در اعراب آیات و تحلیل ادبی آیات و حتی در معنای مفردات قرآن نیز اختلاف وجود دارد و به نظر می رسد همان گونه که حضرت علامه بهترین راهکار برای حل اختلاف در مدلول تصدیقی و مفهوم و مراد آیات را خود قرآن کریم می داند بهترین راهکار برای حل اختلاف در مدلول تصویری و تحلیل ادبی آیات نیز خود قرآن کریم باشد که همچنان که حضرت امیر فرمود (يشهد بعضه على بعض^{٣٢}) و کتاب خدای تعالی همانند خود وجود مبارکش باید غنی بالذات و بی نیاز از غیر باشد تا بتواند محور علوم و مفاهیم قرار گیرد و اگر به دستاویز سستی مانند فرهنگ و ادبیات جاهلی متصل شود و فهم و تحلیل ادبی قرآن بند به چنین مطالب سست بنیادی گردد به همان اندازه از قوت درک و فهم و تحلیل ادبی آن کاسته شده و حجیت مفهوم آن نزد عقل نزول کرده و دچار فروکاست خواهد شد.

دکتر خلیل بنیان الحسون در مقدمه ی کتابش می نویسد:

لقد كان اجدر للنحويين ان يعكفوا على هذا الكتاب، كتاب الله، ليستنبطوا منه كل احكام اللغة كما عكف عليه الفقهاء حين استخلصوا منه احكام الشريعة و ما يتصل بامور الدين. و لقاتل ان يقول: ان النحويين وجدوا انفسهم ملزمين بتسقط شواهد اللغة الاخرى، لان القرآن لم يستوعب كل احكام اللغة، نقول: بل ان القرآن اشتمل على كل المحتاج اليه من احكام اللغة، سوى الشاذ و النادر و ما لا تقتضيه الحاجة و زيادة. نعم، و زيادة، و الدليل على ذلك ان النحو منذ نشأته حتى الآن لم يستوعب

^{٣١} الميزان في تفسير القرآن، ج ١، ص: ٨ و ٩ و در ادامه می نویسد: (من وجهي المواجهة مع التفسير أن) نفس القرآن بالقرآن و نستوضح معنى الآية من نظيرتها بالتدبر المندوب إليه في نفس القرآن، و نشخص المصديق و نعرفها بالخواص التي تعطيها الآيات، كما قال تعالى: «و نزلنا عليك الكتاب تبيانا لكل شيء الآية». و حاشا أن يكون القرآن تبيانا لكل شيء و لا يكون تبيانا لنفسه، و قال تعالى: «هدى للناس و بينات من الهدى و الفرقان». الآية و قال تعالى: «و أنزلنا إليكم نورا مبينا الآية». و كيف يكون القرآن هدى و بينة و فرقانا و نورا مبينا للناس في جميع ما يحتاجون و لا يكفيهم في احتياجهم إليه و هو أشد الاحتياج! و قال تعالى: «و الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» الآية و أي جهاد أعظم من بذل الجهد في فهم كتابه! و أي سبيل أهدى إليه من القرآن!. الميزان في تفسير القرآن، ج ١، ص: ١١

^{٣٢} كِتَابُ اللَّهِ تَبْصِرُونَ بِهِ وَ تَنْطِقُونَ بِهِ وَ تَسْمَعُونَ بِهِ وَ يَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَ يَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ وَ لَا يَخْتَلِفُ فِي اللَّهِ وَ لَا يُخَالِفُ بِصَاحِبِهِ عَنِ اللَّهِ (نهج البلاغه خ ١٣٣)

كل ما تمثل في القرآن من الاحكام و التراكيب الاسلوبية، و آية ذلك أنا نجد النحويين على مر العصور يستدركون على اسلافهم ما اخلوا به مما ورد في القرآن من الاحكام و بدليل ما ظهر في زماننا مما اصطلح عليه "نحو القرآن" ٣٣.

پژوهشگر دیگری درباره استشهاد به قرآن در نحو می نویسد:

و قد أجمع العلماء على أن نصوص القرآن الكريم هي ينبوع الأول و المصدر الأساسي في تعويد اللغة العربية، فهو كتاب الله المنزل بلسان عربى مبين، لقوله تعالى : انا انزلنا قرآنا عربيا لعلكم تعقلون (يوسف ٢) و قد عدّوه في أعلى درجات الفصاحة و البيان، يقول الراغب الاصفهاني : (و الفاظ القرآن الكريم هي لب كلام العرب و زبدته و واسطته و كرائمه و عليها اعتماد الفقهاء و الحكماء في احكامهم و حكمهم، اليها مفرغ الشعراء و البلغاء في نظمهم و نثرهم.) و قد اخذ النحويون بلا أدنى خلاف بينهم؛ لأنه من لدن عزيز حكيم، و هو في اعلى درجات الفصاحة عندهم، و يمثل العربية الاصيلية، و الاساليب العالية الرفيعة و هو ابلغ كلام نزل و اوثق نص وصل. و هو الاصل الأول لمصادر الاستشهاد و هو الدعامة التي تركز عليها مصادر الاستشهاد الأخرى ذلك أن الشعر العربي الجاهلي أو اسلامي كان في نظر النحاة منبعا يمدّ النحو بالحياة و النموّ و الحركة و على أساسه ملئت صفحات كتب النحو بالقواعد التي يصعب استيعابها و مع ذلك فإن الشعر أثر من آثار القرآن الكريم و فضل من أفضاله على النحو و اللغة، و لولا القرآن الكريم ما جمع هذا الشعر و ما عنى به الرواة... فكلام الله هو المنبع الذي استلهم منه الغويون و النحاة و الشعراء مادّتهم فهو مصدر المصادر اللغويّة المعتمدة في مادّة الاستشهاد. ٣٤

سيبويه که پدر علم نحو نامیده می شود در "الكتاب" استشهاد قرآنی را مبنای خویش قرار داده است. یکی از پژوهشگران عرب زبان در کتابش در این مورد چنین می نویسد:

فسيبويه يعتبر القرآن الاساس الاول في الاستشهاد و الغالب انه يضع عنوان الباب الذي يتحدث عنه و يمثل له بأمثلة يقيسها على القرآن و يذكر بعدها الآيات الواردة في الموضوع ثم بما ورد عن العرب من عبارات سمعها و رواها عن سمعها من شيوخه و من يثق به من الرواة ثم بالشواهد الشعرية... و ربما تكون الشواهد في الموضوع جميعها من القرآن الكريم. ٣٥ ... و إن كثرت الشواهد من القرآن الكريم استشهد ببعضها و عقّب عليها بمثل قوله : (و هذا النحو كثير في القرآن) ٣٦

یکی از پژوهشگران عرب زبان در مورد استشهاد قرآنی در نحو می نویسد:

٣٣ النحويون و القرآن. خليل بنیان الحسون. مكتبة الرسالة الحديثة عمان أردن ١٤٢٣ هـ. ق. ص ٨ و ٩
٣٤ الاستشهاد في كتاب المقتضب للمبرّد، دراسة لغوية، يابان نامه كارشناسي ارشد آقای زروقي جمعه زير نظر دكتور ابوبكر حسيني سال ٢٠٠٨ و ٢٠٠٩ دانشگاه

قاصدي مرياح ورقلة جمهورى الجزائر ص ٣٠ و ٣١ و ٣٢

٣٥ الشاهد و اصول النحو في كتاب سيبويه، خدرجة الحديثي، مطبوعات جامعة الكويت. ١٣٩٤ هـ. ق. ص ٣٢ و ٣٣

٣٦ همان ص ٣٥

لم يخل مصنف من مصنفات اللغوية من الاستشهاد بكلام الله جل و علا و قد أجمع النحاة كلهم على الاستشهاد بكلام الله و هو أفصح كلاك و أبلغه كما قال سيوطي: القرآن حجة في النحو لأنه أفصح الكلام سواء كان متواترا أو آحادا؛ و من الطبيعي أن يصنف القرآن الكريم في أعلى درجات الفصاحة و الكمال و يسمو عن كلام لعرب لأنه منزّه عن كل عيب و نقص، و هو أوّل مصدر يرجع إليه في ضبط مسائل الخلاف التي تكون بين النحاة، و قد نزل لإعجاز العرب لأن اللغة العربية معجزة في حدّ ذاتها و لأنه يحوى عبارات و أساليب جديدة لم يسبق و لن نطق بها العرب. يقول أحد الباحثين: الاستشهاد بالقرآن الكريم يأتي في مقدّمة الشواهد لأنه كتاب الله الذي لا يأتيه الباطل من بين يديه و لا من خلفه، كما أنه هو مصدر الأوّل في تشريع الاسلامي و من باب أولى أن يكون هو المصدر الأوّل في الاستشهاد فهو أوثق نصّ يعتمد عليه.^{٣٧} لقد عدّ المبرّد و معاصروه الشاهد القرآني هو الأساس الأوّل و المصدر الموثوق به في استخلاص قواعد النحو و تثبيتها، فقد كان عدد الشواهد القرآنية في كتاب المقتضب اثنا عشرة و ستمائة آية.^{٣٨}

١: شناخت قرائات و نقش آنها در نحو

يكي از مسائل مهم در استدلال نحوي به قرآن كريم موضوع قرائات است و مي توان گفت حجم عظيمي از دانش نحو به توجيه نحوي قرائات مختلف مي پردازد و يكي از مهمترين علل اختلافات ميان نحويون بحث قرائات است. گفته شده كه در حدود يك چهارم آيات قرآن كريم اختلاف قرائت نقل شده است.^{٣٩} همچنين استدلال به قرآن به يك قرائت يك موضوع است و استدلال به قرآن كريم با همه ي قرائت گوناگون آن موضوع ديگري است و اگر اعراب قرائات مختلف از نحو حذف شود بخش عظيمي از كتب اعراب القرآن و استشهداهاي نحوي كم مي شود.

سيوطي در كتاب الاقتراح تمامی قرائات قرآن و حتی قرائات شاذ را حجت نحوي می داند و می نویسد:

أما القرآن فكلما ورد أنه قرئ به: جاز الاحتجاج به في العربية سواء كان متواترا، أم آحادا، أم شاذًا، و قد أطبق الناس على الاحتجاج بالقرآآت الشاذة في العربية، إذا لم تخالف قياسا معروفا، بل و لو خالفته يحتج بها، في مثل ذلك الحرف بعينه، و

^{٣٧} الاستشهاد في كتاب المقتضب للمبرّد، دراسة لغوية، يابان نامه كارشناسي ارشد آقای زروقى جمعه زير نظر دكتور ابوبكر حسيني سال ٢٠٠٨ و ٢٠٠٩ دانشگاه

قاصدي مباح و رقلة جمهوری الجزایر ص ٤٣

^{٣٨} همان ص ٥٨ و ٥٩

^{٣٩} روش شناسی تفسیر قرآن، علی اکبر بابایی و دیگران، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سمت، چاپ چهارم ١٣٨٨ ق.م. ص ٦٧

إن لم يجز القياس عليه، كما يحتج بالمجمع على وروده و مخالفته القياس في ذلك الوارد بعينه، و لا يقاس عليه نحو استحوذ و يأبى، و ما ذكرته من الاحتجاج بالقراءة الشاذة، لا أعلم فيه خلافا بين النحاة، و إن اختلف في الاحتجاج بها في الفقه، و من ثم احتج على جواز إدخال لام الأمر على المضارع المبدوء بباء الخطاب بقراءة (فبذلك فلتفرحوا)، كما احتج على إدخالها على المبدوء بالنون بالقراءة المتواترة (و لنحمل خطاياكم) و احتج على صحة قول من قال إن «الله» أصله «لاه» بما قرىء شاذاً (و هو الذي في السماء لاه و في الأرض لاه).^{٤٠}

این نظر را سعید افغانی دانشمند معاصر صاحب نظر در اصول نحو نیز پذیرفته است، خانم زمزم بنت احمد می نویسد:

و یرى سعید الافغانی أن جميع قرائات القرآن الکریم حجة فی العربية، سواء المتواتر منها أو شاذّ و کان ينبغي على النحاة استيعابها و الاحتجاج بها.^{٤١}

البته بیشتر نحویون و مفسرین برخی قرائات را رد کرده اند و حتی از برخی صحابه نیز رد قرائت در کتب معتبر ذکر شده است و لذا قطعاً همه ی قرائات و حتی همه ی قرائات سبعة نیز مورد وثوق نیستند.^{٤٢}

٢: شواهدی از استدلال نحوی قرآن با قرآن

روش استدلال نحوی قرآن با قرآن مختص کتاب مغنی اللیب نیست و از اولین کتب نحوی چنین استدلالی به عنوان تنظیر و مشابه یابی متداول بوده است و فرق اساسی کتاب مغنی اللیب با کتب

^{٤٠} الاقتراح فی علم اصول النحو، ص: ٤٨

^{٤١} توجیه الشاهد القرآنی فی مغنی اللیب تأصیل و تطبیق و منهج، پایان نامه ی دکترای خانم زمزم بنت أحمد بن علی تقی، تحت اشراف دکتر محمد أحمد خاطر، سال ٢٠١١ دانشگاه ام القرى عربستان سعودی ص ٢٨ به نقل از فی اصول النحو سعید افغانی ص ٣٩

^{٤٢} برای اطلاعات بیشتر در این موضوع رجوع نمایند به: تلحین النحویین للقرآء، یاسین جاسم المحیمید، کلیة اللغة العربية - جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية و الدفاع عن القرآن ضد النحویین و المستشرقین احمد مکى الانصارى. نشر دارالمعاف مصر ١٢٩٣هـ. ق. ص ی - دراسات لاسلوب القرآن الکریم، محمد عبدالخالق عظیمه، نشر دارالحديث، قاهره، ١٣٩٢ هـ. ق. ص ١٩ - علوم قرآنی در مکتب اهل بیت علیهم السلام، علی اصغر ناصحیان. نشر دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد چاپ سوم ١٣٩٣. ص ١٩٥ - روش تفسیر قرآن. محمود رجبی، نشر پژوهشکده حوزه و دانشگاه. قم. چاپ اول ١٣٨٣. ص

دیگر برجسته شدن این موضوع و نمود بیشتر آن است. در ادامه شواهدی از استدلال قرآن با قرآن در دیگر کتب ارائه شده است:

شاهد اول: تشخیص منصوب به نزع خافض از مفعول به کمک آیات دیگر

ابوالبقاء عکبری از نحو یون برجسته ی قرن هفتم ذیل آیه ی ۷۴ سوره ی اعراف^{۴۳} می نویسد:

وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ: فیه وجهان، أحدهما: أنه بمعنى تتخذون فيكون «ببُوتاً» مفعولاً ثانياً. و الثاني: أن يكون التقدير من الجبال

على ما جاء في الآية الأخرى^{۴۴} فيكون بيوتا المفعول، و من الجبال على ما ذكرنا في قوله: من سهولها.^{۴۵}

شاهد دوم: تشخیص علم بالغلبه بودن اسم به کمک آیات دیگر (استفاده از مدلول آیه)

علامه ی طباطبایی برای استدلال بر علم بودن اسم خدای سبحان از خود آیات قرآن کریم کمک می گیرد و می فرماید:

و الظاهر أنه (ای لفظ الجلالة) علم بالغلبة، و قد كان مستعملاً دائراً في الألسن قبل نزول القرآن يعرفه العرب الجاهلي كما يشعر به قوله تعالى: وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ (الزخرف ۸۷). و قوله تعالى: فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِرِزْقِهِمْ وَ هَذَا لِشُرَكَائِنَا (الأنعام ۱۳۶)^{۴۶}

علامه همچین در تعیین نوع ما در آیه ی شریفه ی لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَ مَا عَمَلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَ فَلَا يَشْكُرُونَ (یس ۳۵) از آیات پایانی این سوره (آیه ی ۷۱ تا ۷۳ دارای عبارت مما عملت ایدینا) کمک گرفته است و چنین می نویسد:

و «ما» فی «وَ مَا عَمَلَتْهُ» نافية و المعنى و لم يعمل الثمر بأيديهم حتى يشاركونا في تدبير الأرزاق بل هو مما اختصاصنا بخلقها و تتميم التدبير به من دون أن نستعين بهم فما بالهم لا يشكرون. و يؤيد هذا المعنى قوله في أواخر السورة و هو يمتن

۴۳ وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَ بَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُوراً وَ تَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتاً فَادْكُرُوا آيَةَ اللَّهِ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (اعراف ۷۴)

۴۴ منظور این آیات است: وَ كَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتاً آمِنِينَ (حجر ۸۲) وَ تَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتاً فَارِهِينَ (شعراء ۱۴۹)

۴۵ التبيان في إعراب القرآن، عکبری عبدالله بن حسین. نشر بیت الافکار الدولیه. عمان ریاض. چاپ اول بی تا. ص: ۱۶۶

۴۶ علامه طباطبایی سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن ص ۱۸

عليهم بخلق الأنعام لتدبير أمر رزقهم و حياتهم: «أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمَلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا— إِلَى أَنْ قَالَ— وَ مِنْهَا يَأْكُلُونَ وَ لَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَ مَشَارِبٌ أَ فَلَآ يَشْكُرُونَ».^{٤٧}

علامه در آیه ی دیگری در تعیین نوع باء از این نکته استفاده می کند که در قرآن کریم هیچگاه غیر خداوند به غیر خداوند قسم نخورده است ولذا با این نکته نظر قائلین با قسم بودن باء در آیه را رد می کند. بیان ایشان چنین است:

قوله تعالى: «قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ» قيل: الباء في قوله: «بِمَا أَنْعَمْتَ» للسببية و المعنى رب بسبب ما أنعمت علي، لك علي أن لا أكون معينا للمجرمين فيكون عهدا منه لله تعالى و قيل: الباء للقسم و الجواب محذوف و المعنى: أقسم بما أنعمت علي لأتوبن أو لأمتنعن فلن أكون ظهيرا للمجرمين، و قيل: القسم استعطافي و هو القسم الواقع في الإنشاء كقولك بالله زرنى، و المعنى أقسمك أن تعطف علي و تعصمني فلن أكون ظهيرا للمجرمين. و الوجه الأول هو الأوجه لأن المراد بقوله: «بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ»— علي ما ذكروه— أما إنعامه تعالى عليه إذ حفظه و خلصه من قتل فرعون و رده إلى أمه، و أما إنعامه عليه إذ قبل توبته من قتل القبطى و غفر له بناء علي أنه علم مغفرته تعالى بإلهام أو رؤيا أو نحوهما و كيف كان فهو إقسام بغيره تعالى، و المعنى أقسم بحفظك إياى أو أقسم بمغفرتك لى، و لم يعهد فى كلامه تعالى حكاية قسم من غيره بغيره بهذا النحو.^{٤٨}

شاهد سوم: استدلال در جواز مقدم شدن معمول خبر کان بر کان (استفاده از چینش کلمات در آیات)

معمول خبر کان می تواند بر خود کان مقدم شود سید علی خان مدنی از نحوین قرن دوازدهم برای این مطلب یک استدلال قرآنی نقل کرده می نویسد:

جاز تقدمه (معمول خبر کان على کان) بدليل قوله تعالى: أ هُوَ لِأَيَّكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ (سبأ ٤٠)، وَ أَنْفُسَهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ (الأعراف ١٧٧)، فَإَيَّكُمْ وَ أَنْفُسَكُمْ مَعْمُولَانِ لَخَبَرِ كَانِ، وَ قَدْ تَقَدَّمَ عَلَيْهَا.^{٤٩}

^{٤٧} الميزان فى تفسير القرآن، ج ١٧، ص: ٨٧

^{٤٨} الميزان فى تفسير القرآن ج ١٦ ص ١٩

^{٤٩} الحدائق الندية فى شرح الفوائد الصمدية، سید علیخان بن احمد. تحقیق ابوالفضل سجادی، نشر ذوی القربى . قم. چاپ اول. بی تا ص: ٢١٠

شاهد چهارم: استدلال در توسعه ی معانی حروف (استفاده از الفاظ متفاوت در آیات متشابهی که تنها در یک لفظ متفاوتند)

نحویون در مورد معانی حروف نظرات مختلفی دارند ولی مشهور آن است که حروف می توانند با قرینه به معنای هم به کار روند. سید علی خان مدنی در استدلال برای به کار رفتن حرف "فی" در معنای "من" با آیه ای از قرآن کریم استدلال می کند:

السابع (من معانی فی): مرادفة من، نحو: وَ يَوْمَ نَبَعْتُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا (نحل ۸۹)، أي منهم بدليل الآية الأخرى (وَ يَوْمَ نَبَعْتُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (نحل ۸۴)).^{۵۰}

گرچه آیت الله سید هاشم حسینی طهرانی صاحب کتاب ارزشمند علوم العربیه اینگونه استدلالها را رد می کند و نکته ی محتوایی از چنین کاربردهایی استخراج می کند. مثلاً با رد معنای بعد برای عن می نویسد:

[الرابع من معانی عن] معنی بعد، نحو قوله تعالى: قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لِيُصْبِحَنَّ نَادِمِينَ (۲۳ / ۴۰)، أي بعد زمن قليل، اقول: عما قليل حال لفاعل يصبحن، أي ليصبحن نادمين متجاوزين عن زمن قليل، و قوله تعالى: يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ (۴ / ۴۶)، أي بعد مواضعه، بدليل قوله تعالى في آية أخرى: يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ (۵ / ۴۱)، اقول: مواضعه في الآيتين اسم مكان، و التحريف يستلزم عن و بعد و في، و تقدير الآية الأولى: و يحرفون الكلم عن مواضعه بعد وضع الله اياه فيها، و تقدير الآية الثانية: يحرفون الكلم عن مواضعه من بعد وضع الله اياه في مواضعه.^{۵۱}

شاهد پنجم: استدلال در رد نظر نحویون

سیوطی در استدلال برای رد صرف نشدن اسماء افعال و فعل بودن تعال و هات از قرآن کریم کمک گرفته و می نویسد:

۵۰ الحدائق الندية في شرح الفوائد الصمدية، ص: ۳۶۹

۵۱ علوم العربیه سید هاشم حسینی طهرانی، نشر مفید. تهران چاپ دوم ۱۳۶۴. ج ۲ ص ۴۰۸

إنّما يقال: تعالوا، كما قال الله تعالى: تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ [آل عمران: ۶۴]، و كأنه توهم أنّ «تعال» اسم فعل، و اسم الفعل لا تلحقه ضمائر الرفع البارزة، و قد توهم ذلك بعض النحويين فيها و فى «هات»، و الصواب أنّهما فعلان بدليل الآية و قوله تعالى: قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ [الأنبياء: ۲۴].^{۵۲}

بخش سوم: انواع استدلال قرآنى در معنى اليب و مثال براى هر نوع

قرآن كريم به حدى نزد نحويون از حجيت برخوردار است كه استشهاد به آن در بسيارى موارد خود متضمن يك استدلال نيز هست و لذا در ادامه استشهادهاى ذكر شده متضمن استدلال نيز هستند.

لقد اهتم ابن هشام بالسماع فى كتابه (معنى اللبيب) اهتماماً بالغاً، و تنوع الاستشهاد به عنده، و لكن الشواهد القرآنية كانت أكثرها استعمالاً، إذ قاربت الآيات ألفاً و ستمائة و خمسين آية أو جزءاً منها، و الذى يهم البحث هو تلك الآيات القرآنية التى كان له توجيه صريح فيها، أو عضد فيها توجيهاً آخر.^{۵۳}

گاهی ابن هشام از قرائت های دیگر برای تاييد اعراب قرائت حاضر کمک گرفته است مانند تاييد قرائت لولا با هلا :

الرابع (من معانى لولا): الاستفهام، نحو (لَوْ لَا أَخَّرْتَنِي إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ) (لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيَّ مَلَكٌ) قاله الهروى، و أكثرهم لا يذكره، و الظاهر أن الأولى للعرض، و أن الثانية مثل (لَوْ لَا جَاءَ عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ). و ذكر الهروى أنها تكون نافية بمنزلة لم، و جعل منه (فَلَوْ لَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمٌ يُونُسَ) و الظاهر أن المعنى على التوبيخ، أى فهلا كانت قرية واحدة من القرى المهلكة ثابت عن الكفر قبل مجيء العذاب فنفعها ذلك، و هو تفسير الأخفش و الكسائى و الفراء و على بن عيسى و النحاس، و يؤيده قراءة أبى و عبد الله (فهلا كانت).^{۵۴}

از آنجا كه بناى مقاله وجود قرائت واحد و حجيت يك قرائت است ما در اين مقاله به اين نوع از استدلالهاى ابن هشام يعنى استدلال به قرائات غير قرائت مشهور نمى پردازيم.

^{۵۲} الأشباه و النظائر فى النحو، عبدالرحمن بن ابى بكر سيوطى، نشر دارالكتب العلميه. بيروت چاپ دوم. ج ۳، ص: ۲۳۵

^{۵۳} توجيه الشاهد القرآنى فى معنى اللبيب تأصيل و تطبيق و منهج ص ۴۴

^{۵۴} معنى اللبيب عن كتب الاعراب، ابن هشام، عبد الله بن يوسف، نشر كتابخانه ي آيت الله مرعشى نجفى، قم چاپ چهارم. ج ۱، ص: ۲۷۵

۱: استشهاد در معانی حروف جر و افعال

الف) معنای ترجی در محبوب برای عسی

عسی : فعل معناه التَّرجی فی المحبوب والإشفاق فی المكروه، نحو قوله تعالى: (فَأَوْلَتْكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُو عَنْهُمْ) (النساء / ۵۵ (۹۹

ب) معنای استعلاء برای باء

العاشر(من معانی باء): الاستعلاء، نحو قوله تعالى: (مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بَقِنطَارٍ) (آل عمران / ۷۵) الآية؛ بدلیل (هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمِنْتُكُمْ عَلَى أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ) (يوسف / ۶۴) و نحو (وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ) بدلیل (وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ)^{۵۶}

۲: استشهاد در تعیین و تایید قاعده

الف) قاعده ی اختصاص باء به معنی عن به ماده ی سوال

التاسع: المجاوزة كـ "عَنْ": فقيل: تختص بالسؤال، نحو: (فاسألُ بِهِ خَيْرًا) (الفرقان / ۵۹)، بدلیل (يسألونَ عَنْ أَنبَاءِكُمْ) (الأحزاب / ۲۰)

ب) استدلال به آیه در تعیین نوع جدیدی از واو

و الثامن (من انواع الواو): واو دخولها كخروجها، و هي الزائدة، أثبتها الكوفيون و الأخفش. و جماعة، و حمل على ذلك (حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا (زمر/۷۳)) بدلیل الآية الأخرى (الزمر/ ۷۱) : وَ سِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا فَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا)^{۵۷}

ج) استدلال در امکان عطف اسم به فعل

در ادامه در بخش رد نظر معربین ذیل آیه ی دارای عطف مخرج به یخرج خواهد آمد.

^{۵۵} معنی اللیب، ج ۱، ص: ۱۵۱

^{۵۶} معنی اللیب، ج ۱، ص: ۱۰۴

^{۵۷} معنی اللیب، ج ۲، ص: ۳۶۲

الف) رد قائلین به امتناع توامان شرط و جواب لو

الثانی: أنها (لو) تفيده امتناع الشرط و امتناع الجواب جميعاً، و هذا هو القول الجارى على السنة المعربين، و نص عليه جماعة من النحويين، و هو باطل بمواضع كثيرة، منها قوله تعالى: (وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَ كَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَ حَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا) (الأنعام/ ۱۱۱) (وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ) (لقمان/ ۲۷) ۵۸

ب) رد قائلین به معرفه شدن غیر با اضافه شدن به معرفه

لا تتعرف «غير» بالإضافة؛ لشدة إبهامها، و تستعمل غير المضافة لفظا على وجهين: أحدهما- و هو الأصل-: أن تكون صفة للنكرة أو لمعرفة قريبة منها، نحو: (صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ) (الفاتحة ۷)؛ لأن المعرفَ الجنسى قريبٌ من النكرة، و لأن «غيراً» إذا وقعت بين ضدين ضعف إبهامها، حتى زعم ابن السراج أنها حينئذ تتعرف، و يردّه الآية الأولى (نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ [فاطر: ۳۷]).

ج) رد قائلین به وجوب استثنای به الا یا لَمَا در جمله ی دارای اِن نافیہ

[و تدخل اِن النافية] على الجملة الفعلية نحو (إِن أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَى) (إِن يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَانَا) (و تَظُنُّونَ إِن لَبِئْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا) (إِن يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا). و قول بعضهم: لا تأتي اِن النافية إلا و بعدها اِنَا كهذه الآيات، أو لَمَا المشددة التى بمعناها كقراءة بعض السبعة (إِن كُلُّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ) بتشديد الميم، أى ما كل نفس إلا عليها حافظ، مردود بقوله تعالى: (إِن عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا) (قُلْ إِن أَدْرِي أَقَرِيبٌ مَا تُوعَدُونَ) (و إِن أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ). ۵۹

۴: استدلال در تعیین حیظه ی معنا و مصداق ادوات

الف) استدلال برای جواز اطلاق ماى موصول بر عقلاء

و أطلقت «ما» على جماعة العقلاء، كما فى قوله تعالى: (أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ) (النساء ۳) (فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ) (النساء/ ۳)

۵۸ مغنى اللبيب، ج ۱، ص: ۲۵۷

۵۹ مغنى اللبيب، ج ۱، ص: ۲۳

ب) استدلال بر نافیة بودن این در یک آیه به کمک آیه ی دیگر

و قوله تعالى: (وَلَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ فِيمَا إِنْ مَكَّنَّاكُمْ فِيهِ) أَي فِي الذِّى مَا مَكَّنَّاكُمْ فِيهِ، وَقِيلَ: زَائِدَةٌ، وَ يُؤَيِّدُ الْأَوَّلَ (مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ) ٦٠

ج) استدلال در عاطفه بودن واو در آیات بعد از آیه ی دارای واو قسم

مسألة: قيل في نحو (وَ الضُّحَى وَ اللَّيْلُ): إِنْ الْوَائِ تَحْتَمِلُ الْعَاطِفَةَ وَ الْقَسْمِيَّةَ، وَ الصَّوَابُ الْأَوَّلُ، وَ إِلَّا لِحَاجَتِهِ كُلِّ إِلَى الْجَوَابِ، وَ مِمَّا يُوَضِّحُهُ مَجِيءُ «الْفَاءِ فِي أَوَائِلِ سُورَتِي الْمُرْسَلَاتِ وَ النَّازِعَاتِ» ٦١.

٥: استشهاد در رد نظر معربین

در این بخش شایسته است به بیشترین استفاده ی ابن هشام از روش استدلال قرآن به قرآن در باب پنجم نیز اشاره شود. ابن هشام در جهت هفتم از باب پنجم یعنی باب جهاتی که عموماً معربین از آن جهات مورد اعتراض قرار می گیرند (ذکر الجهات التي يدخل الاعتراض على المعرب من جهتها) به استشهاد نحوی قرآن به قرآن اشاره می کند و مواردی را می شمرد که معربین بدون توجه به آیه ی نظیر و مشابه یک آیه را اعراب کرده اند در حالی که آیه ی مشابه بر اعرابی خلاف این اعراب شهادت می دهد:

الجهة السابعة: أن يحمل كلاماً على شيء، و يشهد استعمال آخر في نظير ذلك الموضع بخلافه، و له أمثلة: أحدها: قول الزمخشري في (مُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ) إنه عطف على (فَالِقُ الْوَجْدِ وَ النَّوَى) و لم يجعله معطوفاً على (يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ)؛ لأن عطف الاسم على الاسم أولى، و لكن مجيء قوله تعالى (يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ)* بالفعل فيهما يدل على خلاف ذلك. الثاني: قول مكى وغيره في قوله تعالى (ما ذا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا): إن جملة (يُضِلُّ) صفة لمثلاً أو مستأنفة، و الصواب الثاني؛ لقوله تعالى في سورة المدثر (ما ذا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ). الثالث: قول بعضهم في (ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ): إن الوقف هنا على (رَيْبَ) و يبتدىء (فِيهِ هُدًى) و يدل على خلاف ذلك قوله تعالى في سورة السجدة (الْم تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ). الرابع: قول بعضهم في (وَ لَمَنْ صَبَرَ وَ عَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ): إن الرابط الإشارة، و إن الصابر و الغافر جعلاً من عزم الأمور مبالغة، و الصواب أن

٦٠ مغنى اللبيب، ج ١، ص: ٢٣

٦١ مغنى اللبيب، ج ٢، ص: ٥٦٩

الإشارة للصبر و الغفران، بدليل (وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ) و لم يقل إنكم. الخامس: قولهم في (أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ):* إن التقدير تزعمونهم شركاء، و الأولى أن يقدر تزعمون أنهم شركاء، بدليل (وَ مَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَ كُمْ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ) و لأن الغالب على «زعم» أن لا يقع على المفعولين صريحا، بل على أن وصلتها، و لم يقع في التنزيل إلا كذلك. و مثله في هذا الحكم «تعلم» كقوله: تعلم رسول الله أنك مدركي. و من القليل فيهما قوله: زعمتني شيخا و لست بشيخ. و قوله: تعلم شفاء النفس قهر عدوها. و عكسهما في ذلك هب بمعنى ظن؛ فالغالب تعديه إلى صريح المفعولين كقوله: فقلت: أجرني أبا خالد*** و إنا فهبني امرأ هالكا. و وقوعه على أن وصلتها نادر، حتى زعم الحريري أن قول الخواص «هب أن زيدا قائم» لحن، و ذهل عن قول القائل «هب أن أبانا كان حمارا» و نحوه. السادس: قولهم في (ان الذين كفروا سواء عليهم أأنذرتهم أم لم تُنذِرهم لا يؤمنون)* إن (لا يؤمنون)* مستأنف، أو خير لأن، و ما بينهما اعتراض، و الأولى الأول؛ بدليل (وَ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْتَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ). السابع: قولهم في نحو (وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ) (وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ)* إن المجرور في موضع نصب أو رفع على الحجازية و التميمية، و الصواب الأول؛ لأن الخبر بعد «ما» لم يجيء في التنزيل مجردا من الباء إلا و هو منصوب نحو (مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ) (مَا هَذَا بَشَرًا). الثامن: قول بعضهم في (وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ): إن اسم الله سبحانه و تعالى مبتدأ أو فاعل، أي الله خلقهم أو خلقهم الله. و الصواب الحمل على الثاني؛ بدليل (وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ). التاسع: قول أبي البقاء في (أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى) إن الظرف حال أي على قصد تقوى، أو مفعول أسس، و هذا الوجه هو المعتمد عليه عندي؛ لتعينه في (لَمَسْجِدُ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى). تنبيه: و قد يحتمل الموضع أكثر من وجه، و يوجد ما يرجح كلا منها؛ فينظر في أولاها كقوله تعالى (فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكَ مَوْعِدًا) فَإِنَّ الْمَوْعِدَ مُحْتَمَلٌ لِلْمَصْدَرِ، و يشهد له (لَا نُخَلِّفُهُ نَحْنُ وَ لَا أَنْتَ) و للزمان و يشهد له (قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ) و للمكان و يشهد له (مَكَانًا سَوِيًّا) و إذا أعرب (مَكَانًا) بدلا منه لا ظرفا لتخلفه تعين ذلك.^{٦٢}

بخش چهارم: جمع بندی روشهای به کارگیری استدلال قرآن با قرآن در کتاب مغنی اللیب

خانم زمزم انواع استدلالهای قرآن با قرآن ابن هشام را تحت عنوان تنظیر برای او چنین می شمارد^{٦٣}:

(١) ينظر ابن هشام أداة بأداة أخرى في الموضع نفسه (مانند استدلال به قرائت هلا برای معنای

تحضيضیه ی لولا در آیه ای که گذشت)

(٢) ينظر ابن هشام استعمالا بآخر في نظير ذلك الموضع و لا سيما إن اقتصر وروده في القرآن

الکريم (مانند عطف اسم به فعل در آیه و مخرج الميت من الحي که گذشت)

^{٦٢} مغنی اللیب، ج ٢، ص: ٥٩٣ تا ٥٩٥

^{٦٣} توجیه الشاهد القرآنی فی مغنی اللیب تأصیل و تطبیق و منهج . ص ٢٧٨ تا ٢٨٤

البته این دسته بندی یک دسته بندی بسیار عمومی است و می توان برای موارد استتلال قرآن به قرآن ابن هشام دسته بندی دقیق تر و ریز تری شمرد که در بخش قبل از آن استفاده شد.

نویسنده ی دیگری در مورد استشادهای ابن هشام به قرآن کریم چنین می نویسد:

یضع ابن هشام نصب عینیه دائما ما سبقت الإشارة إليه من أن كتابه هو كتاب للنحو و التفسير جميعا و لهذا نجد الشواهد القرآنية كثيرة عنده كثرة غامرة، فلا يكاد يمر بضعة اسطر في كتابه الا و يتخللها شاهد قرآني أو أكثر من شاهد، و تجد الآية الواحدة مستفادا بها في مواطن كثيرة من الكتاب، و قد بلغ عدد الآيات الواردة فيه زهاء ألفي آية أو جزء من آية و منها آيات كثيرة تواردت أكثر من مرة و استشهد بها في مواطن متعددة و على هذا الأساس يقفنا إحصاء هذه الشواهد القرآنية على أنها تقارب ثلاثة آلاف شاهد و هو قدر لا نجده في كتاب نحوي في مثل حجمه و ربما نجده في كتاب آخر في أضعاف حجمه و هذا يوائم ما هو معروف من اتجاه ابن هشام و هدفه من تأليف كتابه.^{۶۴}

در مجموع به نظر می رسد کتاب منحصر به فرد مغنی اللیبب با هدف خاص و منحصر به فرد خود در تحلیل نحوی آیات قرآن کریم به کمک آیات قرآن روشی خاص را پیش گرفته است و شایسته است در زمینه روش شناسی ابن هشام در این کتاب، کار بیشتری صورت گیرد و با تنقیح روش او، این روش به عنوان مبنای جدیدی در دانش نحو عرضه و تکمیل شود. همچنین شایسته است روش تبیین نحوی قرآن با قرآن و پایه ریزی اصول و قواعد محوری ادبیات عرب بر اساس قرآن کریم که محکم ترین حجت در دانش ادبیات عرب است نیز تدوین گردیده بر اساس آن کلیه ی آیات قرآن کریم مورد تحلیل نحوی قرار گیرد.

^{۶۴} منهج ابن هشام من خلال كتابه المغنی، عمران عبدالسلام شعيب ص ۳۱۵

منابع:

۱. جامع المقدمات تحقیق جلیل جراثیمی انتشارات جامعه مدرسین چاپ چهارم قم، بی تا
۲. أصول النحو عند السيوطي بين النظرية و التطبيق ابو غريبه، عصام عيد فهمي، نشر هيئه المصريه العامه للكتاب، قاهره مصر، چاپ اول
۳. : الاقتراح في علم اصول النحو ، سيوطي، عبد الرحمن بن ابي بكر، نشر ادب الحوزه، قم، چاپ اول
۴. الفرقان في تفسير القرآن بالقرآن و السنة، محمد صادقي تهراني، انتشارات فرهنگ اسلامي: قم، چاپ دوم ۱۳۶۵ ش
۵. الميزان في تفسير القرآن، طباطبائي سيد محمد حسين، دفتر انتشارات اسلامي جامعهي مدرسین حوزه علميه قم، چاپ پنجم: ۱۴۱۷ ق
۶. تأثير قرآن كريم در پيدایش علوم زبان عربي عليرضا دل افگار نشر دانشگاه پیام نور بی تا بی جا
۷. درآمدی بر مفردشناسی روشمند آیات قرآن محمد علی مروجی طبسی؛ تهران نشر سمیع چاپ اول ۱۳۹۵؛
۸. البيان في تفسير القرآن سيد ابوالقاسم خوئي، نشر مؤسسة احياء آثار الامام الخوئي، قم. بی تا
۹. نقش دانش نحو در تفسير قرآن، جواد آسه، انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خميني، قم، اول ۱۳۹۲
۱۰. دراسات لاسلوب القرآن الكريم، محمد عبدالخالق عظيمه، نشر دارالحديث، قاهره، ۱۳۹۲ ه. ق.
۱۱. التحويون و القرآن. خليل بنیان الحسون. مكتبة الرسالة الحديثة عمان أردن ۱۴۲۳ ه. ق.
۱۲. تلحين التحويين للقراء، ياسين جاسم المحيميد، كلية اللغة العربية - جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية
۱۳. منهج ابن هشام من خلال كتابه المغنى، عمران عبدالسلام شعيب، چاپ اول ۱۳۹۵ ه. ق، دارالكتب الوطنيه بنغازي ليبيا
۱۴. القرآن الكريم و أثره في الدراسات النحوية، عبدالعال سالم مكرم. ناشر موسسه علي جراح الصباح. كويت. چاپ دوم ۱۹۷۸ م.
۱۵. الشاهد و اصول النحو في كتاب سيبويه، خديجة الحديثي، مطبوعات جامعة الكويت. ۱۳۹۴ ه. ق.
۱۶. الإتيقان في النحو و إعراب القرآن. هادي نهر العبيبي، عالم الكتب الحديث . عمان چاپ ال ۱۴۳۱.
۱۷. دايرة المعارف بزرگ اسلامي زير نظر كاظم موسوي بجنوردي، نشر مركز دايره المعارف بزرگ اسلامي، تهران ۱۳۸۴.
۱۸. مغني اللبيب عن كتب الإعراب مع تحقيق و شرح عبداللطيف محمد الخطيب. نشر التراث العربي كويت. ۱۴۲۱ ه. ق.
۱۹. نهج البلاغة (للصحي صالح) شريف الرضي، محمد بن حسين. نشر هجرت. قم اول ۱۴۱۴ ق
۲۰. روش شناسی تفسير قرآن، علي اكبر بابايي و ديگران، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سمت، چاپ چهارم ۱۳۸۸ قم.
۲۱. الدفاع عن القرآن ضد التحويين و المستشرقين احمد مكى الانصارى. نشر دارالمعاف مصر ۱۲۹۳ه. ق
۲۲. تفسير تسنيم، عبدالله جوادى آملی. محقق مجيد حيدري فر و ديگران. قم. اول ۱۳۸۹. ج ۲۱

۲۳. علوم قرآنی در مکتب اهل بیت علیهم السلام، علی اصغر ناصحیان. نشر دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد چاپ سوم ۱۳۹۳.

۲۴. روش تفسیر قرآن محمود رجبی، نشر پژوهشکده حوزه و دانشگاه. قم. چاپ اول ۱۳۸۳.

۲۵. التبیان فی إعراب القرآن، عکبری عبدالله بن حسین. نشر بیت الافکار الدولیه. عمان ریاض. چاپ اول بی تا.

۲۶. الحدائق الندیة فی شرح الفوائد الصمدیة، سید علیخان بن احمد. تحقیق ابوالفضل سجادی، نشر ذوی القربی. قم. چاپ اول. بی تا

۲۷. علوم العربیة سید هاشم حسینی طهرانی، نشر مفید. تهران چاپ دوم ۱۳۶۴.

۲۸. الأشباه و النظائر فی النحو، عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی، نشر دارالکتب العلمیه. بیروت چاپ دوم

۲۹. مغنی اللیب عن کتب الاعاریب، ابن هشام، عبد الله بن یوسف، نشر کتابخانه ی آیت الله مرعشی نجفی، قم چاپ چهارم. بی تا.

پایان نامه ها:

۱. تطور الفكر النحوی عند ابن هشام الانصاری من قطر الندی الی مغنی اللیب، دراسة وصفیه تحلیلیه، رساله دکتری مصطفی حسین آدم

عبدالله تحت اشراف دکتر مصطفی محمد الفکی، دانشگاه ام درمان الاسلامیه، سال ۱۴۳۰ ه ق.

۲. توجیه الشاهد القرآنی فی مغنی اللیب تأصیل و تطبیق و منهج، پایان نامه ی دکترای خانم زمزم بنت أحمد بن علی تقی، تحت اشراف

دکتر محمد أحمد خاطر، سال ۲۰۱۱ دانشگاه ام القری عربستان سعودی،

۳. الاستشهاد فی کتاب المقتضب للمبرّد، دراسة لغویة، پایان نامه کارشناسی ارشد آقای زروقی جمعه زیر نظر دکتر ابوبکر حسینی سال

۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ دانشگاه قاصدی مریاح ورقلة جمهوری الجزائر